آلودگی‌های شیمیایی از بین نمی‌رود. در زمین فرو می‌رود و لایه‌لایه خاک را آلوده می‌کند؛ با تکه‌های نان ذره‌ذره سرطان بلعیده می‌شود.

این‌جا بدون صدای آژیر وضعیت قرمز است؛



به گزارش اسپادانا خبر، نوروز امسال یک گروه متخصص پزشکی برای طرح غربالگری راهی خوزستان می‌شوند. در این طرح روستاهای ملیحه کوت سعد، قمر، فردوس و سمیده مورد آزمایش دقیق قرار گرفتند.

روستای سمیده ۲۰۰ خانوار، روستای فردوس ۱۱۱ خانوار، روستای قمر بیش از ۱۰ خانوار و روستای ملیحه کوت سعد نیز حدود ۱۰۰ خانوار داشت. از ۲۰۲ بیماری که در طرح شرکت و مورد معاینه قرار گرفتند، ۵۰درصد آنها مشکوک به سرطان بودند و جهت سی‌تی‌اسکن و آزمایش‌های تکمیلی‌تر به مراجع پزشکی ارجاع داده شدند تا درباره آنها تصمیم‌گیری شود.
بیمارانی که سال‌ها از عود و پیشرفت بیماری خود بی‌خبرند.
از سوی دیگر انواع بیماری‌ها و زخم‌های پوستی که مرتبط با مواد شیمیایی موجود در زمین است، به شکل فراگیری در مردم این چند روستا مشاهده شد. برای مثال یکی از زنان از لابه‌لای موهایش و تمام پشتش تا پایین بدنش چیزهایی مثل قارچ روییده بود. بیماری‌های پوستی مسری است و به سرعت افراد مرتبط را درگیر می‌کند. در هر چهار روستا علایم بالینی سرطان مرتبط با بمب‌های شیمیایی مشاهده شد.

—-

توجه توجه صدایی که اکنون خواهید شنید آژیر قرمز است و معنا و مفهوم آن این است که باید به پناهگاه بروید. این‌جا مردم پناهگاه ندارند. این‌جا جنگ هنوز تمام نشده است. این‌جا بدون آن‌که صدای آژیر شنیده شود، وضعیت قرمز است. اما هیچ کس، نه این جنگ خاموش را می‌بیند و نه چیزی می‌شنود.

لطفا ادامه این گزارش را نخوانید. این نوشته، گزارش چند مرگ است. آدم‌هایی که راست‌راست راه می‌روند و نمی‌دانند که به‌زودی خواهند مرد.
هفت فروردین یک گروه پزشکی چهار نفره تصمیم می‌گیرند برای غربالگری راهی دورافتاده‌ترین روستاهای جنوب شوند. هرکدام تخصص‌های مختلفی داشتند. دکتر زهرا نظری هماتولوژیست، دکتر بهاره سپهریان متخصص پزشکی قانونی، دکتر اشکان اشکیانی دکترای DBA و نانسی سیمونیان پوری فوق لیسانس پرستاری. کار آنها در ظاهر چندان مهم به نظر نمی‌رسد. غربالگری در چند روستای خیلی دور.

اما قصه در زمانی دورتر رخ داده است. دکتر زهرا نظری در میان مراجعه‌کنندگان خود با بیمارانی مواجه می‌شود که اغلب از منطقه جنوب کشور و تقریبا همه آنها دچار انواع سرطان به‌ویژه سرطان غدد لنفاوی هستند.

این اتفاق برای او عجیب است و تصمیم می‌گیرد در فرصتی مناسب دراین‌باره تحقیق بیشتری بکند. تعطیلات نوروز بهترین فرصت است. چند روزش را خالی می‌کند و با سه نفر از همکارانش که قید سفر و تعطیلات را می‌زنند، راهی خوزستان می‌شوند. با مرکز بهداشت اهواز هماهنگ شده و یک راننده در فرودگاه منتظر آنهاست تا یک‌راست به چند روستا بروند.

مسیر جاده‌ای پردست‌انداز است. دشتی وسیع با خورشیدی گرد و مفصل که تمام قد همه چیز را داغ می‌کند. راه طولانی و سه ساعت آن طرف‌تر از اهواز است. روستای ملیحه کوت سعد. نباید نام این روستا را شنیده باشید. این روستا نزدیک هویزه است و تمام هشت‌سال درگیر جنگ بوده است. نخستین گره باز می‌شود. این روستا و دهات اطراف بارها و بارها شیمیایی شده است. باز شدن گره دوم.

نه! گره‌ها یکی‌یکی بسته می‌شود. کورتر و کورتر. ۳۰سال تمام از جنگ گذشته است. بمب‌های شیمیایی آن موقع چه ربطی به الان دارد؟ جنگ ۳۰سال قبل به این مردم چه؟ سن نصف این مردم اصلا به جنگ قد نمی‌دهد. اصلا جنگ را ندیده‌اند. صفی طولانی تشکیل می‌شود. گروه پزشکی به دو گروه دو نفره تقسیم و هرکدام راهی یک روستا می‌شوند. غربالگری آغاز می‌شود. غربالگری یعنی معاینه کامل یک فرد، پرسیدن شرح حال دقیق و پرسش درباره مواردی که می‌تواند نشانه بیماری باشد. تست قند و اندازه‌گیری وزن و قد و البته آزمایش خون.
مثل ورق خوردن یک کتاب است. هر چه که جلوتر می‌روی، فصل به فصل، رازهای داستان بیشتر کشف می‌شود. دکتر نظری در همین معاینه‌های اولیه، زن‌ها و مردهایی را می‌بیند که حتی روح‌شان هم از ابتلا به سرطان خبر ندارد. آدم‌هایی که در نواحی مختلف بدن خود احساس درد می‌کنند. اما توجهی به درد نداشته‌اند. یا در نزدیک‌ترین امامزاده، برای تسکین درد خود پارچه سبز بسته‌اند یا مشت‌مشت مسکن‌های قوی خورده‌اند و بچه‌داری و شوهرداری کرده‌اند. مردها به نخلستان رفته‌اند یا با گاوها زمین‌ها را شخم زده‌اند یا کسانی که دو ماهه، چند ماهه لاغر شده، مریض شده و یک دفعه مرده‌اند. هیچ‌کس از این مرگ‌های ناگهانی نپرسیده، گفته‌اند خدا گلچین کرده و می‌برد. انگار مرگ خانه زندگی‌اش را جمع کرده و آمده این روستا و دهات دیگر که برای همیشه بماند.

تمام روستا حتی یک آدم چاق هم ندارد. هیچ‌کس از مرد و زن، یک پر گوشت اضافه و چربی هم ندارد. همه قد بلند دارند و دست‌های زمخت کار کرده. زندگی مردم از زمین می‌گذرد. از درخت و از آبی که از دل زمین آمده. حواس‌تان به تکه‌های پازل هست. انبوه اطلاعات را می‌بینید. باز شدن گره‌ها را تماشا می‌کنید؟

زنی که درحال معاینه است ۶۰ سالی باید داشته باشد، اما شناسنامه به روز و عکس‌دارش نشان می‌دهد ۴۵ساله است با پنج بچه کوچک و بزرگ. سمت راست بدنش را نشان می‌دهد و می‌گوید مدت‌هاست درد می‌کند. دست خانم دکتر از همان روی بدن، غده‌ای را در دست می‌گیرد. یک تومور گرد و سفت و کاملا برجسته. زن فرصت زیادی ندارد. یک پسر کوچک از سینه لاغرش آویزان است و برای نوشیدن چند قطره شیر بیشتر زور می‌زند.
مرد موقع ادرار سوزش شدید دارد و گاهی از درد به خود می‌پیچد. اما عرب است و مرد عرب باید خیلی مرد باشد و آخ هم نگوید. او سرطان پروستات دارد.
اسما کلاس پنجم دبستان است. با موهای بلند و بافته. چشم‌هایش همه چیز را دوتا می‌بیند. دو تا خانم دکتر، دو تا خبرنگار، دو تا بابا و مامان. سمت چپ گلویش هم درد می‌کند. چهره خانم دکتر درهم می‌شود. به بهانه در کردن خستگی پاهایی که چند ساعتی است روی زمین نشسته، در گوش من می‌گوید مبتلاست. سرطان لنفوم. سرطانی‌ها ردیف می‌شوند. از مرد و زن. بچه و بزرگ. آدم‌های سالم هم هستند. اما مبتلایان به سرطان زیادترند. بدون آن‌که خبر داشته باشند. بدون آن‌که مهیای مرگ باشند. خانم دکتر به هیچ‌کدام چیزی نمی‌گوید. فقط روی برگه شرح‌حال‌شان چیزی می‌نویسد که تنها خودش می‌داند معنا و مفهوم آن چیست. آدم‌هایی که فرصت زیادی ندارند و اگر درمان نشوند، به زودی خواهند مرد.

غربالگری خوب است. غربالگری مفید است. غربالگری به ما می‌گوید حتی اگر ۳۰سال از جنگ گذشته باشد، آلودگی‌های شیمیایی از بین نمی‌رود. در زمین حفر می‌شود، فرو می‌رود و لایه‌لایه خاک را آلوده می‌کند. کافی است در آن زمین چیزی کاشته شود. گندم و جو، خرما و هندوانه فرقی ندارد. با تکه‌های نان ذره‌ذره سرطان بلعیده می‌شود و گاوها، بزها و گوسفندها درست همان لحظه که درحال نشخوار علف‌های تازه و خوشمزه هستند، در بدن خود میزبان مواد شیمیایی هستند که سالیان دراز پس از جنگ هنوز در خاک باقی است و این چرخه تلخ، بی‌وقفه ادامه دارد.
این‌جا خوزستان است. روستای ملیحه کوت سعد. محل زندگی طایفه بزرگ بوعذار. مردمانی فقیر که روی سفره‌هایی بزرگ از نفت زندگی می‌کنند. سهم آنها از نفت و گاز، تنها تماشای دکل‌های نفتی است که آتش فروزان آن هرگز خاموش نمی‌شود.
این‌جا فقر سنت ماندگاری است. مردم این جا، مثل آب خوردن، هشت‌شان گرو نه‌شان است و اگر خیلی شانس بیاورند، یا نخل‌شان آفت نمی‌زند یا وقت‌هایی دست پر از ماهیگیری برمی‌گردند. این‌جا روستایی فراموش شده میان نقشه‌های کهنه است.

منبع/ روزنامه شهروند

برچسب ها: جنگ [1]
سلامت [2]